

## نگاهی به کتاب «عصری‌سازی اندیشه دینی»

محمدعلی سلطانی

شرفی، عبدالمجید (۱۹۴۲- )، عصری‌سازی اندیشه دینی، ترجمه محمد امجد، تهران: نشر ناقد، چاپ اول/۲۰۰۰ نسخه، ۱۴۸ص، فارسی، رقمی (شمیز)، منابع: ۱۳۱-۱۴۱. مدخل شماره ۵۲۰

ورود نشانه‌هایی از مدرنیته به جهان اسلام و تماس مسلمانان با غرب، دغدغه‌های جدی در بین اندیشوران جهان اسلام ایجاد کرده است. این دغدغه در بین بعضی از کشورهای اسلامی شمال آفریقا که به حکم مجاورت تماس فزون‌تر و مستقیم‌تری با روند اندیشه در اروپا داشته و دارند زودتر از جاهای دیگر چهره نموده و آنان را به فکر یافتن راه‌حل‌هایی برای ایجاد تفاهم بین سنت‌های دینی و دست‌آوردهای مدرنیته انداخت.

عبدالمجید شرفی از جمله اندیشوران این خطه است. عبدالمجید شرفی استاد تاریخ تمدن و اندیشه اسلامی در دانشگاه ادبیات و علوم انسانی تونس و محقق همکار مرکز تحقیقاتی «تحدیث الفکر الإسلامی» برلین می‌باشد. شرفی آثار چندی در حوزه اندیشه دینی دارد که بیانگر دل‌مشغولی‌های ایشان در خصوص اسلام و مدرنیته می‌باشد. از جمله این آثار کتابی با عنوان «تحدیث الفکر الإسلامی» است که توسط محقق ارجمند آقای محمد امجد به فارسی ترجمه شده است. این کتاب با همه کم حجمی آن سخنان قابل تأمل و جدی دارد که در این مقاله به پاره‌ای از این نکات اشاره خواهیم کرد. شرفی از دغدغه‌های خود در خصوص ایجاد و تفاهم بین سنت و مدرنیته چنین می‌گوید: «... تلاش من شخصاً در جهت جبران این نقیصه است تا انسانی که در فرهنگ این عصر زندگی می‌کند، از این میراث غنی، که در گُنه وجود ما جای گرفته و بسیاری از رفتارها و سلوک ما را

شکل می‌دهد فاصله نگیرد. سنتی که از ما بیگانه نیست و اگرچه در سطح معرفت نظری بر ما پوشیده است، در واقع ما به آن آگاهی داریم ولو آن که جزئی باشد» [ص ۲۰]

بنابراین شرفی درد دین و سنت و حفظ آن را دارد و در اندیشه آن نیست که جامعه خویش را تحت تأثیر مدرنیته، جامعه‌ای به دور از دین و سنت‌های دینی ببیند. اما آنچه که در جامعه اسلامی در سطح معرفت‌های رسمی و آموزش‌های سنتی می‌بیند، توان تفاهم یا مدرنیته و یا مقابله با آن را ندارد و اگر روند بر همین پایه باشد و به همین محور بچرخد، به اجبار باید دین و سنت‌ها جای خود را به مدرنیته داده و خود از جامعه رخت بریندند. از این روی او به فکر بازسازی زیرساخت‌های اندیشه دینی افتاده و در فکر تحول در نوع نگرش و برداشت از منابع و مجاری استنباط احکام و داده‌های دینی است تا در نتیجه، محصولی بدست آورد که در عین پاسداری از سنت و دین با مدرنیته نیز هم‌آوردی و پیوند داشته باشد.

شرفی بر این باور است که باید دین از حالت بسته‌بندی شده و قالب فعلی خود خارج شود تا بتواند با مقتضیات عصر به تعامل و داد و ستد بپردازد. وی خروج از این حالت بسته‌بندی را در گرو بازنگری‌های چندی می‌بیند تا عصری سازی دین همراه با اتهام خروج از دین نباشد و در واقع نوعی مشروعیت به عصری سازی دین داده شود. این بازنگری‌ها بر مقدمه‌ای مبتنی است که عبارت است از: تفاوت‌گذاری بین دین و اندیشه دینی تا در عین حفظ دین از تغییر و تحول، اندیشه دینی که همان معرفت دینی است، بتواند با مقتضیات عصر به تعامل بپردازد. شرفی مشکل عمده این روند را در این می‌بیند که این کار «با نظر علمای سنتی که هر آن چه را از اسلام فهمیده‌اند عین دین قلمداد کرده‌اند، آشکارا تعارض خواهد داشت».

شرفی با این دیدگاه، به بازنگری در چگونگی تلقی و برداشت از نص توصیه می‌کند و بر این باور است که در اندیشه سنتی با نص برخوردی صحیح انجام نگرفته است. وی می‌نویسد:

«در بیشتر مواقع، سیاق تاریخی این آیات یا این گونه نصوص مورد استناد، نادیده گرفته شده است و این جدا سازی و انفصال آیات و نصوص از زمینه تاریخی آن نتایج خطیری دارد، چرا که ممکن است آیه و یا نص برای پاسخ‌گویی به مسأله و مشکلی خاص در یک شرایط زمانی ویژه نازل گردیده باشد، اما فقهاء و اصولیون به عموم لفظ و الغاء خصوصیت تمسک می‌جویند، بدون آن که به این مسأله توجه داشته باشند که آن نص مورد استناد ایشان چه بسا متعلق به حادثه‌ای خاص باشد و ربطی به حوادث همگن و مشابه دیگر نخواهد داشت» [۲۴].

شرفی موضوع دیگری را هم در رابطه با برخورد فقیهان و مفسران با نصوص را مطرح می‌کند و آن اینک «غالباً موضع‌گیری‌ها و دیدگاههایی متأثر از رویدادها و اوضاع تاریخی، به وضوح نحوه استناد فقیهان و مفسران را به نصوص شکل داده است...» [۲۴]. بنابراین نباید ما برداشت فقیهان گذشته را به عنوان حکم الله تلقی کنیم، بلکه باید آن را حکم فقهی بدانیم که از منابع برداشت و

استخراج کرده است. شرفی نتیجه تجمّد به اندیشه و برداشت فقیهان و مفسران گذشته را بریده شدن نسل‌های بعدی از نصّ می‌داند و می‌نویسد: «از این‌جا به خوبی درمی‌یابیم که نسل‌های بعدی مسلمانان، به خصوص از قرن چهارم به این سو که سنت تفسیری شکل نهایی خود را یافت، چگونه به لحاظ عملی - نه نظری - خودشان را مخاطب مستقیم کلام الهی نیافتند، بلکه [گویی] خطاب الهی متوجه مخاطبانی بود که در دوره پیامبر می‌زیستند، پس هر آنچه که ایشان درک کرده‌اند یا گمان می‌رفت که درک و فهم کرده‌اند (...) برای آیندگان الزامی گردید» [ص ۲۵].

شرفی نگاه فقیهان و علماء سنتی به احادیث را نیز مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد، ولی ایرادهای چندی بر این نگرش‌ها دارد، از جمله آن که در اندیشه سنتی، الفاظ احادیث عین واژه‌های صادر شده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تلقی می‌شود در حالی که چنین نیست و الفاظ و واژه‌ها از آن گزارش‌گران هستند که سالیان بعد خاطره ملاقات خودشان را با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به یاد آورده و محتوای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آن حادثه در قالب واژه‌ها و عبارتهای خودشان بیان می‌کردند. وی در این خصوص از نقل فخر رازی کمک گرفته و کلام مخالفان حدیث را به گزارش وی به این شرح نقل می‌کند:

«آنها می‌گویند ما کاملاً بر این امر واقف هستیم که رسول خدا هنگامی که سخن می‌آغازید، چنان نبود که صحابه از صدر تا ذیل کلام ایشان را عیناً مکتوب کنند، آنها این سخنان را می‌شنیدند و از نزد ایشان خارج می‌شدند و ای بسا بعد از سی سال آن کلام را نقل می‌کردند، حال آن که به خوبی می‌دانیم [حتی] علمایی که سروکارشان با سخن و نقل کلام می‌باشد، چنانچه سخنی هر چند کوتاه را بشنوند و بخواهند در همان لحظه عیناً و لفظاً بدون تقدّم و تأخّر آن را تکرار کنند نخواهند توانست. پس چگونه ممکن است کلامی طولانی را پس از گذشت مدتی مدید، آن هم بدون تکرار و کتابت [عیناً و لفظاً نقل کنند] [۲۹].»

آنچه شرفی درباره سنت و نصّ و چگونگی برخورد اندیشه اسلامی با آن می‌گوید، اختصاص به اندیشوران سنتی مذهب ندارد در جامعه شیعی نیز با چنین معضلی مواجه هستیم در حوزه‌های علمیّه شیعه نیز وقتی به کلام معصوم (علیهم‌السلام) استناد می‌کنند، به واژه‌ها و عبارتهای منقول و حتی به بیرایه‌های کلامی از قبیل وجود و عدم وجود تأکید و واژه‌های تأکیدی، تقدّم و تأخّر عبارتهای، نوع حروف عطف و امثال آن نیز استناد می‌کنند، در حالی که به قطع می‌توان گفت، تعداد اندکی از روایت‌ها عین الفاظ معصوم (علیهم‌السلام) هست و عمدۀ روایت‌ها در شکل نقل مفاد و محتوای کلام معصوم (علیهم‌السلام) در واژه‌ها و عبارتهای راوی است و به همین علت در بسیاری از موارد مضمونی از یک معصوم (علیهم‌السلام) به چند شکل نقل شده است. در جهان تشیع تنها فقیه‌هایی که به این نکته ظریف پی برد و آن را مطرح کرد، فقیه تیزهوش و نکته‌سنج مرحوم آیت‌الله بروجردی (ره) بود، افسوس که شمار کمی از شاگردان آن مرحوم به نکته‌سنجی‌های وی توجه کرده و آن را پی گرفتند.

شرفی درباره «اجماع» هم دیدگاه خواندنی و ظریفی دارد. وی در بخش دوم کتاب به نوع برخورد و تعامل علماء سنتی با اصول فقه پرداخته است. وی ضمن یادآوری اصول موضوعه در دانش اصول فقه به این نتیجه می‌رسد که: «تمامی این اصول موضوعه که علم اصول فقه بر آنها مبتنی است، همگی بشری‌اند و وقتی چنین است، ما می‌توانیم حداقل پرسش‌هایی درباره آنها طرح کنیم تا ببینیم آیا این اصول موضوعه، امروزه برای ما نیز قابل تطبیق‌اند یا آن که در زمانی مقبول بوده‌اند و در زمانه ما دیگر مقبول نیستند» [۶۴].

و از آن جایی که برداشت از قرآن، سنت، اجماع و قیاس [در فقه اهل سنت] در چارچوب همین اصول موضوعه در اصول فقه انجام می‌گیرد و در واقع با ابزار بشری به سراغ نص رفته، استنباط انجام می‌گیرد، در نتیجه احکام بدست آمده نمی‌تواند قطعی باشد. وی می‌نویسد:

«می‌دانیم که عملیات تفسیر قرآن توسط فقیهان و اصولیون به روش معینی صورت گرفته که می‌توان گفت روشی کاملاً بسته بود. به این معنا که ایشان هر آنچه را که از قرآن استنباط شده به مثابه نسخه‌هایی آماده یا احکامی روشن و صریح و قطعی قلمداد کرده‌اند، حال آن که در ارتباط با هر کدام از این احکام قطعی الدلالة [بنا به تعبیر فقها] می‌توانیم از طریق تحلیل پی ببریم که این احکام نمی‌توانند قطعی باشند، بلکه همیشه نسبی هستند» [ص ۶۵].

شرفی اصول فقه را از نظر تاریخی یک تکنیک می‌داند که امروزه افزون بر آن به فلسفه قانون‌گذاری هم نیازمندیم وی می‌نویسد:

«به لحاظ تاریخی، اصول فقه عبارت بوده است از تکنیک و روش استنباط که به گونه‌ای الزام‌آور، جهت‌دهنده بوده است، حال آن که امروزه ما محتاج فلسفه قانون‌گذاری هستیم و نه صرفاً تکنیک آن. ولی ما، در میان متفکران مسلمان، چیزی از فلسفه جدید در قانون‌گذاری اسلامی نمی‌یابیم، تنها تکرار همان منظومه فکری در پی تثبیت یک نوع محافظه‌کاری اجتماعی است» [ص ۷۴].

شرفی به پی‌آمدهای بازسازی برداشت‌های دینی و عصری سازی دین کاملاً آگاه است و دغدغه‌ای که جامعه متدین در این خصوص دارد را به خوبی درک می‌کند و حتی از این که پاره‌ای از علاقه‌مندان به حفظ سنت، هرگونه اندیشه تحول‌زا را زاییده توطئه مستشرقان و غربی‌ها می‌دانند، خبر دارد، ولی بر این باور است که این دغدغه‌ها به جا نیست و باید عصری سازی اندیشه دینی انجام گیرد چه این کار به حفظ دین کمک بسیار می‌کند وی در پاسخ به یکی از اعتراضات می‌گوید:

«در این جا نگرانی و ترسی از هرگونه تغییر هست و البته این بیم و نگرانی طبیعی است، به ویژه در جوامعی که در عرصه‌های اقتصادی، تبلیغاتی و حتی سیاسی با آسیب‌های تهدیدکننده روبرویند. من می‌دانم که جوامع ما در معرض تهدیدهایی می‌باشد و در یک دوره تاریخی پرمشقت و سختی به سر می‌برد، بنابراین بیم و نگرانی از تغییر را به خوبی درک می‌کنم. نگرانی از تغییراتی که گاهی ممکن است هویت و شخصیت ما را به خطر اندازد، ولی این نگرانی‌ها موضع یک شخص عاجز

و ترسو است، نه موضع شخص جسوری که با شهامت، با مسایل و مشکلات عصر خویش مواجه می‌شود. چنین ترس و هراسی در نهایت شخص را به سمت تحلیل‌ها و توجیحات توطئه‌اندیشانه خواهد کشاند. از دید اینان در گذشته معتزله علیه‌اسلام توطئه کردند و امروز مستشرقان به کار همان توطئه‌هایند و چون چنین است، پس بهتر است که هم‌چنان دست به دامن کلام اشعری و فقه مالک و طریقت جنید بزنیم» [ص ۷۸].

این‌که تحلیل توطئه موضع شخص ضعیف و ناتوان است، تقریباً امری روشن و بدیهی است این چنین موضعی انسان را به سوی پاک کردن صورت مسأله سوق می‌دهد تا پیدا کردن راه حلّی مناسب، و در نهایت جامعه را در برابر روند اندیشه حاکم در بیرون از مرزها خلع سلاح می‌کند. این موضع‌گیری عاجزانه و از روی ترس را در جوامع دینی شیعه نیز می‌بینیم، در این جامعه‌ها نیز گروهی به جای پرداختن به مسائل و برداشت‌های جدید و هماهنگ با نیازها و مقتضیات روز همواره غول دشمن مجهول را علم می‌کنند، گویی که دشمن، همچون پلنگی در کمین است و ما باید به هیچ عنوان از جای خویش تکان نخوریم و واکنشی نشان ندهیم وگرنه مورد یورش قرار خواهیم گرفت.

کتاب عبدالمجید شرفی با همه کمی حجم آن کتابی سودمند و خواندنی است و حسن انتخاب آقای امجد در ترجمه آن را باید ارج نهاد. گرچه این نقد بر مترجم هست که در مواردی تلاش کرده پاره‌ای از ایرادهای همگون در جامعه شیعی را به گونه‌ای توجیه کند، اما واقعیت با چنین توجیه‌هایی هماهنگ نیست. به عنوان نمونه مترجم در ذیل صفحه ۳۳ تلاش می‌کند فرق بین اجماع شیعی و اجماع اهل سنت را نشان دهد اما آنچه که وی نگاشته فقط جنبه نظری دارد وگرنه اجماع عملاً در حد شهرت فتوایی فرود آمده و وظیفه اجماع را بر عهده گرفته است و در واقع همان نهادینه سازی برداشت‌ها و کنار زدن مخالفان را انجام می‌دهد. نیز در پاورقی صفحه ۶۴ دیدگاه شیعه را در خصوص تخطئه مجتهد را مطرح می‌کند و تلاش می‌کند بین نگرش اهل سنت و شیعه فرق بگذارد اما واقعیت این است که این فرق تنها جنبه نظری دارد وگرنه در بین اندیشوران سنتی شیعه نیز برداشت‌های فقها حکم الله تلقی می‌گردد که بنابراین نتیجه امر یکی است. با همه اینها باید تلاش آقای عبدالمجید شرفی نویسنده نکته‌سنج و مترجم خوش انتخاب را ارج نهاد.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی